

# بیابیدصحت وسقم اعتقادات مارا با علوم بیازماییم

## خاندان خدایان یونان باستان

اجازه بدهید قبل از آنکه روش معمول علمی مطالعه داده ها، تحلیل، فرضیه و نتیجه گیری را بکار بگیریم از یک اکسیوم (حقیقی که نیاز به اثبات ندارد) نماند آفتاب منبع نور نظام شمس ماست) معروف اقتصادی- فلسفی استفاده کنیم. این اکسیوم عبارت از اینست که "تمام نظرات و معتقدات افراد که افسانه ها (مقدس و غیر مقدس) بخشی از آنهاست تبارز اقتصاد و سیاست حاکم بر جامعه است. اقتصاد (شیوه تولید و شیوه توزیع) و سیاست (بیان فشرده اقتصاد) تعیین کننده تمام عقاید و نظرات حاکم بر جامعه میباشند. و افسانه ها (میت ها) به مثابه بخشی از محتویات ذهنی انسانها به نوبه خویش به استحکام اقتصاد و سیاستی که در بطن آن به وجود آمده خدمت میکنند".

## نقش خدایان و شاهان در میتولوژی یونان باستان

در یونان باستان خدایان با خانواده شاهان و روسای قبایل رابطه دوستانه ندارند. و بین خدایان و شاهان (مینوس ها) همیشه نزاع هائی بر سر زنان و شاه دخت ها (میناها) در جریان است. وقتی میتولوژی یونان باستان را مطالعه میکنیم می بینیم که تمام خدایان اعضای یک خانواده اند و این خانواده بر سر اسرکاینات حکومت میکند (مانند خاندان سعود الفیصل). و هر عضو این خانواده پادشاه یک بخش جهان است. و مختار است که در قلمروش هر کاری را که بخواهد انجام بدهد. اما در بین آنها یک هیرارشی و رتبه بندی معینی حکمفرما میباشد. در این رده بندی زیوس خدای خدایان بوده و بر فراز کوه اولمپ زندگی و از آنجا امورات جهان را اداره میکند. زئیوس همیشه با زنان و دختران جوان شاهان به بستر میرود و آنها را آبستن میسازد. برخی از اوقات وقتی دختر جوانی را می بیند، عاشقش میشود و او را می رباید و بر او تجاوز میکند. یکی از این تجاوزهای میتولوژیک بودن اروپادختر پادشاه فنیقی است. اروپادختر جوان و زیبایی است که در سواحل شرقی مدیترانه (لبنان امروزی) مثل و مثال ندارد. او یک روز با کنیزانش کنار دریا قدم زدن می پردازد که گاو بزرگ سفید جلوی او ظاهر میشود و او را بر پشتش می اندازد و بدریام میرود. کنیزان و دوستان اروپاداد و بیدار به راه می اندازند ولی گاو شناکنان با اروپا میرود و او از چشم ناپدید میشود. کاهنان و موبدان میگویند که زئیوس او را ربوده و به سرزمین آدم خواران با خود برده است. از این بعد نام سرزمین سواحل شمال بحیره مدیترانه به نام اروپا و بعدا قاره اروپا معروف میشود.

از این افسانه دو چیز بنظر انسان امروزی با وضاحت و روشنی ظاهر میشود: نخست حاکمیت خاندانی است که انسانی که در بطن جامعه "حاکم و محکوم" یا جامعه طبقاتی بدنی آمده قادر نیست ذهنش را از آن رها سازد. او حتی فرمانروائی بر کاینات رانیز همانطور که مالکیت بر زمین، مراتع، چراگاه ها، جنگلات و دریاها خاندانی بود، خاندانی می بیند. همانگونه که در یک خانواده یک فرمانروا و بزرگ حکومت میکند، در خانواده خدایان نیز زیوس این وظیفه را بر عهده دارد. پوزایدون، هیدیس، پرومیتئوس و دیگر برادران او محکوم به اطاعت از او میباشند. ثانیاً، دیده میشود که این افسانه ها محصول زمانی است که فنودالیزم کاملاً مسلط گردیده و زن عملاً در جامعه به یک وسیله و ابزار اطفای غرایز جنسی تبدیل گردیده است. آنچه در وجود یک زن مهم است شکل و شمایل یعنی زیبایی و قد و قامت او است و این تا اندازه ای مهم است که زیوس خدای خدایان نیز همان را می بیند. افکار و عقاید، احساس و عواطف زن

نزد زیبویس نیز مهم نمیباشد. او وقتی دختر خوشگل و قشنگی را می بیند اختطافش میکند و با او به بستر می رود و اینکه بر روز و روزگار او چه می آید برای این خدای بی عاطفه و شهوت پرست مهم نیست.

همین موضوع است که رابطه شاهان و بزرگان قبایل را با زیبویس بر هم میزند و بسیاری اوقات این خدایان به نبرد زیبویس بر میخیزند و بسوی اولمپ لشکر میکشند ولی زیبویس با باد و باران و طوفان لشکر آنها را نابود میسازد. برخی از اوقات شاهان متوجه میشوند که زانانشان بار دارند ولی نه از خودشان. آنها خشم میگیرند زنان و دختران شان را در دریا غرق میکنند، در آتش میسوزانند و یا با زهر مسموم ساخته و نابود میکنند. برخی از اوقات زیبویس بهنگام غرق ساختن زنان و دختران جوان سر میرسد و فرزندش را از مرگ نجات میدهد و بعد ها این فرزندان جوانان رشید و سلحشوران بی نمونه زمان خویش میشوند. پرسیبویس یکی از آنهاست. به این قسم افسانه باف خدار ابا صفات یک خان و ملاک بزرگ و تمایلاتش نسبت به دختران و زنان دهقانان ترسیم میکند زیرا چیزی غیر از آن را نمیداند و یا اگر هم میدانند در شان خدانی آید. و خدای او برای آنکه حاکم و در عین حال مطابق تمام صفات حکام فئودال باشد لاجرم باید یک متجاوز به عنف زنان و دختران جوان ترسیم شود.

زیبویس بر طبق روال معمول خاندانی برادری دارد بنام "هیدیس". هیدیس فرمانروائی تاریکی ها در زیر زمین است. و برادر دیگرش پوزایدون نام دارد که فرمانروای دریاها می باشد. زیبویس یک پسر عموی نرم خو و مطیع بنام ایلیوس دارد. ایلیوس زمامدار بادها و هوای دریاها می باشد. و به همین صورت در دربار زیبویس هزاران زن (الهه) خوشگل و طناز زندگی میکنند. این زنان هر کدام به نوبه خود همان خصایلی را تبار میدهند که زنان خوانین و ملاکین در پشت سر خان بزرگ انجام میدهند. اما این ها تنها نام و افسانه نیستند و هر کدام در جامعه و در بطن مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه یونان باستان نقش فوق العاده عظیمی اقتصادی و سیاسی دارند. ما بطور نمونه نقش پوزایدون را مورد مطالعه قرار میدهم.

میدانیم که ماهیگیری یکی از کهن ترین شیوه شکار و تامین مواد غذایی برای بشر می باشد. از قدیم الایام فقر با ماهیگیری زندگی کرده اند. این امر موجب اسکان گزینی بسیاری از قبایل کوچنده اولیه در امتداد سواحل دریاها شده اند. در یونان باستان نیز مردم اینکار را میکردند. آنها زورقی برای شان تهیه میکردند و به دریا رفته با ماهیگیری می پرداختند. بعضی اوقات دریا طوفانی میشد و زورق کوچک ماهیگیران موج های بزرگ دریای طوفانی می بلعید. مالاها و رحانیون در این صورت می آمدند و یک لحظه عنتر و جنتر میکردند و سپس میگفتند که پوزایدون از کارهای او بخشم آمده و مخصوصا اینکه به معبد او مالیه و نذرات نمیداده است، او را به این صورت مجازات کرده. ماهیگیران وقتی از دریا بر میگشتند، بخشی از محصولات شانرا به مالاها و رحانیون وابسته به معبد پوزایدون میسپردند تا پوزایدون بر آنها خشم نگیرد. به اینقسم عواید مالاها و معبدنشینیان پوزایدون از درآمد ماهی، مروارید و سایر محصولات دریایی هزاران بار بیشتر از مدرک مصرف آنها میشد و آنها با این عایدات برده هارا میخریدند و کارگران فنی (پیکر تراشان، معماران، کنده کاران یا حکاکان و... غیره) را استخدام و معبد های مجلل با مجسمه های بزرگی از پوزایدون را بنا میکردند. به اینقسم افسانه پوزایدون خود از تخیل به نیروی مادی و عیان در جامعه مبدل گشته و افسانه ای که محصول دماغ انسان بود به مافوق انسان تبدیل میگردد...

رحانیون و مالاها بعد از سالهای طولانی به وحدت افسانه در مورد خدایان رسیده بودند. دیگر هر ملا و آخذ افسانه علیحده ای در مورد زیبویس، برادران و عموزادگان و دائی زادگانش نداشت. طی صد هاسال

یک افسانه به مثابه نسخه حاکم از آب درآمد بود. مالاها و آخندها این نسخه را تبلیغ میکردند و میگفتند هیدیس از جانب زیوس به خدای تاریکی هادرا عمق زمین مقرر شده و بدکارها و گناه کاران و به ویژه آنهایی را که به رحانیون احترام نمیگذارند و به معبد پوزایدون مالیه و نذرات نمیپردازند شدیداً مجازات میکند. اگر گناه کاران و عاصیان به اندازه ای مرتکب خطا کاری شوند، هیدیس در نمیگذارد که آنها دیگر زمین را فاسد و اعتقادات مردم را ملوث کنند، اوفی الفور "کراگن" را رام میکند و تمام شهر را در کام دریا فرو میبرد.

شهرهای یونان باستان بر طبق قانون طبیعی "هر جابه راحتی میتواند غذایت را تهیه کنی، همانجا حل اقامت می اندازی" در امتداد سواحل و دریاها بنا شده بودند. زیرا از این مناطق هم به آسانی میشد به دریا رسید و از طریق آب باشهرهای مجاور به دادوستد پرداخت و هم به راحتی از آن دفاع کرد. نقصی که این جاهداشت این بودگاهی آبخیزی ها و طوفان هابخشی از شهر رابه ویرانی میکشید. اهالی آنروز یونان که از اختلاط هوای گرم و سرد و پیدایش طوفان علل و عوامل دیگر آبخیزی و طوفان بی خبر بودند، طوفان هارا به موجود ماورالطبیعه یا خشم و غضب زیوس و پوزایدون میدانستند. مالاها که از هر طوفان و ویرانی شهر در جستجوی امتیاز برای خود بودند هرگاهی یکبار شاهان و شهزادگان رابه خشم و بیزاری هیدیس تهدید میکردند. آنها را امیدداشت تا یک دختر باکره و جوان (مینا) یا از خانواده خود یا از خانواده اعیان شهر آورده به حلقه های فلزی ای که در محل معین در کنار ساحل قبل از قبل تعبیه شده بودند، ببندند. وقتی کراگن این دختر جوان را میدید او را از بندرها ساخته و برای هیدیس میبرد و او از ویرانی شهر مذکور بطور کامل چشم می پوشید. هیدیس به اینصورت خدای ویرانگری ها، تبه کاری ها و بدمی ها بود که ملاها اهالی را باخشم آن عندالموقع تهدید میکردند.

در افسانه های یونان باستان میخوانیم که زیوس یک برادر دیگر هم بنام پرومیتئوس دارد. پرومیتئوس یک روز آتش را دزدید و میخواست بهشت برآمده روجه فرار میگذارد. اما زئوس از خیانت برادرش آگاه میشود و بدنبال او می برآید. پرومیتئوس وقتی می بیند که نمیتواند آتش را مخفی کند آنرا به موجوداتی که در بین ساقه های فینی کولم (بته های بلند که بلندی شان تا یکنیم متر میرسد) میدهد. بعضی از مورخین معتقدند که منظور از این موجودات انسانها است.

اما زئوس سرانجام برادر عاصی اش را در انتهای شرقی سرزمین آدمخواران آنجائیکه کوه های کریستال قد کشیده (کوه قاف) دستگیر میکند و در همانجا او را به چهار میخ میکشد و صندوق سینه اش را پاره میکند و جگرش را بیرون کشیده به عقابی میدهد. از آنروز تا روزی که عمر جهان به پایان میرسد، پرومیتئوس در کوه قاف به چهار میخ آویزان بوده و هر شب جگرش میروید و کلان میشود و فرمایش عقابی می آید و آنرا میخورد. آخندها به اینصورت اهالی را به اطاعت از معبد و خدایان تعلیم میدادند و مانند مذاهب دیگر از عذاب ابدی میترسانیدند.

خوشبختانه که رابطه انسان با طبیعت در حال حرکت و تحول دائمی و لاقطع است. این حرکت تعیین کننده روابط فی مابین انسانها نیز میباشد که در طول زمان تغییر میکند. زمانیکه بشر علل و عوامل طوفانها و طغیان های ویرانگر دریاها را دانست و دانست که آتش چیزی دیگری جز تعامل شیمیائی اکسیجن با مرکبات کاربن نیست، زیوس، هیدیس، پرومیتئوس، ایلئوس و... غیره به افسانه های کنار بستر اطفال کوچک در شب زمستان مبدل شدند. ولی نباید فراموش کرد که این افسانه ها صدها سال اعتقادات مردم

بودند، برطبق آنهاپیدایش جهان و کاینات تبیین میشد. هزاران انسان به واسطه آنها به بردگی کشانیده شده و هزاران جنگ و کشتار به راه افتاده اند. راهبان و کشیشان که در معبد های بزرگ مرمین مانند اکرپولیس زندگی میکردند این افسانه ها را حراست میکردند و عدول از قوانین آنها مجازات سنگینی را در پی داشت (شیخ آصف محسنی نمونه برجسته امروزی کشیشان پوزایدون است). حتی شاهان قدرتمند نمیتوانستند آنرا رعایت نکنند. کشیشان و روحانیون با این افسانه هافقر، مرگ ستمگری، اسارت، جنگ، استثمار و غارت قدرتمندان را در ذهن افراد توجیه میکردند. بردگی و اسارت اکثریت عظیم جامعه را اراده و خواست زئوس، پوزایدون و دیگر خدایان میخواندند و آنها را به صبر و تحمل فرامیخواندند. به اینقسم این افسانه ها همانگونه مائوتسه دون میگوید "روزی ببرهای راستین بانیروی ویرانگری کامل بودند" و مثل اینکه امروز افسانه اسلام یک ببر و اقاویرانگر و کشته شده است. اما این افسانه هادیگر به ببر های کاغذی تبدیل گردیده اند و یقینا که اسلام و مسیحیت و یهودیت و غیره نیز روزی به همین سر نوشت محتوم شان خواهند رسید. همانگونه که امروز ما از یونان باستان یاد میکنیم نسلهای آینده بشر تحت کمونیزم از ما و چیزی بنام داعش، اخوان المسلمین، الشباب، بوکوحرام، سازمان نصر، حرکت اسلامی و غیره یاد خواهند کرد.

انسانها بطور طبیعی هیچزمانی به آن درجه از آگاهی نمیرسند که معتقدات دینی و مذهبی شان را به زیر سوال ببرند. زیرا در بطن آن به وجود می آید و برای مدت طولانی سیه روزی خود را با معیار های آن توجیه میکنند برای آگاهی و اعتلای سطح آگاهی انسانها جنبش و حرکت آن طبقه اجتماعی لازم است که در صورت دست یابی تمام جامعه به عالی ترین سطح آگاهی آنها بیشتر آزادمیشود و یا آزادی اش تضمین میگردد. این جنبش همانا جنبش طبقه کارگر است. هر قدر جنبش طبقه کارگر وسیع تر شود هر قدر این جنبش جامعه را با انقلاب شدید اتکان بدهد، به همان اندازه تهداب و سنگ بنای جامعه طبقاتی یا جهان واژگون نابود میگردد و ضرورت فریب دادن انسان به بهشت و جهنم از بین میرود. هر قدر این جنبش به کمونیزم نزدیک تر شود به همان اندازه انسان آگاه تر میشود، عشق، محبت، دوست داشتن و دشمنی و رزیدن معنی حقیقی پیدا میکند.

#### مئویست های افغانستان

اسد 2015